

که افلاطون برد خاند خود نوشته بود من لم یعرف خواطر
 ناالایدخل دارنا یعنی هر کس که نداند خاند ما نیاید
 و یا بحد تقدیم تندیب بر سایر علوم چنین گفته البت
 الذی لیس مانع کما غنوه و نه مثل عینی بدنی که از اخلاط
 فاسده پاک نیست مرچند او را غذا و سی موجب زیاده
 شد و تضاعف ماده مرض او شود و این در غرض است از
 آن چون نفس از اخلاق ذمیر پاک نباشد تعلم علوم
 او را موجب از ویاد فساد شود چه در بدن و اسطر مواء کرده
 نخوت و سبب قدرت بر این احواد و مهارت
 با عملی کبار او را حاصل شود و حقیقت آنکه اکثر طلب علم
 که در درج مختلف و ضلال و فسوق و انحلال با برمی مانند از آن
 که بقضی نفس و آتو البیوت بن ابوالجاسم می گویند و در
 به تندیب اخلاق نیکو کنند و چون شنیده اند که حکمت
 از قید تقلیدی رماند و بدرجه تحقیق یعنی این سخن می دانند

برساند

تصور باطل میکند که حکمت موجب انجمل قیود شرعیست
 و اطلاق از قانون نو آیس ملت و حکمت دو داعی هوا و
 در رغبات طبیعت تحقیق نارسیده از تقدیم بر سوم شرع
 که زیور مردان راه طلب است تخلع شد و طبع الفوار چون
 بهایم در آب و علف می آفتند و چون سباع اینها
 است در تنگ عرض اقران و اسادت ادب ما اسلاط
 داعیان که اباد و جانیر اند و شکر ساعی ایشان بزرگ
 است طالبان کمال و اجسبت میکنند و از اعتقاد و عیای
 که بقضی البلاغه ارضی الی الخلاص من فطنه تراویب
 نوعی از نجاست است بری آیند و بحقیقت کار نارسید
 کالذی استمونه الشیاطین فی الارض حیران گدی یابند
 کما قال عز و جل انه مذنب بین بین ذلك لا الی هو لا ولا آ
 هر دو از نتایج آنست که حکمت خیره نگره ربانی در خیر
 است از نه کافی است و در مواضع متعدد از کمالات حکمت